

■ چرا سیاه نمایی می‌کنید؟! فکر کنم آدرس اردو رو غلط بهمون دادن!!

چرخیدم به طرف قسمتی از حلقه که صدا از آنجا یقه‌ام را گرفته بود.

سبزه صورتش به سفیدی لباس سیستانی‌اش می‌آمد. چشم‌هایش تشنه پاسخ در صورتم می‌کاویدند. رفتم و در مرکز حلقه به طرفش، خیلی آرام گفتم:

■ می‌تونی بگی اطلاعاتی که دادم غلطه؟

از چند گوشه بالهجه‌ها و گویش‌های مختلف صدا درآمد که

■ واقعیته

■ مدیریت فاسد

■ حقیقت روزه

قانع نمی‌شد. مشتتش را گره کرده بود و روی زانویش گذاشته بود.

■ دسته که نم‌تینی بندی بوس کو!

بین آقا تهرانی، من لیسانس مهندسی عمرانم رو تو دانشگاه تهران گرفتم. همون کشتی‌سازی‌ای

که داری میگی دغدغه، بچه‌های قرارگاه، دوتا حوضچه تعمیرات شناور غول‌پیکر توش ساختن که فقط به فقره به قول شما تهرونیا، خفنش اینه که دو هزارتا شمع کفش کوبیدن. ببینم از مهندسی عمران چیزی حالت همیشه یا نه؟! تو همون کشتی‌سازی، ایرانیا، کشتی اقیانوس‌پیمای افرا ماکس ساختن. میدونستی آقا تهرانی؟! می‌دونسی ساختن همچین

پروژه‌هایی در تحریم یعنی چی؟ توپ را برای بالا آورده بود و حالا کافی بود تا سه‌کنج دروازه را هدف بگیریم.

صدای دست زدن چند نفری که در گوشه‌ای از حلقه مشغول تحلیل بودند را به میان جلسه برگرداند.

■ خوش‌تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

این برادر سیستانیمون هرچه که می‌خواستیم بگویم را به زبان



میدونستید تعمیر یه کشتی حدود ۴۰۰ نفر رو می‌بره سرکار؟ میدونستید فقط دریا تو این قصه، بیشتر از کل آدمایی که تو کشور دنبال کارن، می‌تونه کار درست کنه؟

از گوشه حلقه، سوآلی بالهجه خوشمزه نصف جهانی، سر رسید که: ■ پس واسه چی پیس که این قدر هلیدیم (غرق شدیم) تو فلاکت؟ دنبال همین سوآل بودم.

■ هزار بالاترش رو برات بگم، تو دنیا، تمدن‌ها کنار آب شکل میگیرن. مردم کنار آب معمولاً وضعیت رفاهی بالایی دارن. تو کشورما، معمولاً مردم کنار دریاها مون، مخصوصاً جنوب، سخت‌ترین اوضاع زندگی رو دارن. به نظرتون قصه چیه؟

گوشی در جیب شلوارم مدام ویبره می‌رفت. ظاهراً مهندس از متوسل شدن به غیر ناامید شده بود. چاره‌ای نبود. باید صبر می‌کرد. نمی‌توانستم جلوی صد نفر چشم که در صورتم تیز شده بودند و صدای آرزوهایشان را از زبان من می‌شنیدند، تلفن جواب بدهم و شعله داغ بحث را پایین بکشم.

نشسته بودم روی زمین، کنار درب اتوبوس بین شهری. آن روز روی صندلی‌ها جانبود. احتمالاً بیست دقیقه‌ای دیرتر می‌رسیدیم کشتی‌سازی. موقع حرکت، بچه‌ها با تعارف جایشان سعی داشتند بهم لطف کنند، اما ترجیح داده بودم در گوشه‌ای بنشینم و چای تفکر را بگذارم تا دم بکشد. فکر درباره سوآل آن دانشجو در گلزار شهدای بندرعباس.

”

بین آقا تهرانی، من لیسانس مهندسی عمرانم رو تو دانشگاه تهران گرفتم. همون کشتی‌سازی‌ای که داری میگی دغدغه، بچه‌های قرارگاه، دوتا حوضچه تعمیرات شناور غول‌پیکر توش ساختن که فقط به فقره به قول شما تهرونیا، خفنش اینه که دو هزارتا شمع کفش کوبیدن